

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«بل غاية الأمر ظهور النصوص الواردة في الردّ في ردّ المبيع الظاهر في تمام ما وقع عليه العقد لكن موردها المبيع الواحد العرفي المتّصف بالعيب نظير أخبار خيار الحيوان»

اشکال دوم شیخ(ره) بر استدلال صاحب جواهر(ره)

مرحوم شیخ(ره) در اشکال دوم به صاحب جواهر(ره) فرموده‌اند: باید ببینیم که از روایات و اخباری که در خيار عيب وارد شده، چه چیزی استفاده می‌شود؟ و محل خيار عيب را چه چیزی قرار داده است؟ آیا محل خيار عيب خصوص معيوب است یا جميع ما وقع عليه العقد؟

ایشان فرموده: بين خيار عيب و خيار حيوان اين فرق وجود دارد، که در باب خيار حيوان، آنچه که سببیت برای خيار دارد، همان هم محل برای خيار حيوان است، یعنی در خيار حيوان، سبب برای خيار خود حيوان است و اين حيوان که سببیت دارد، خودش هم موضوع و مورد برای خيار حيوان است، لذا در معامله‌ای که بايع حيوان و غير حيوان را با هم فروخته باشد، فقط خيار حيوان در همان جزء حیوانی معامله جریان دارد.

اما در باب خيار عيب مسئله اين چنین نیست و علاوه بر اینکه اخبار ظهور در ردّ جميع مبيع را دارد، إجماع هم داریم، که اين إجماع فارق بين خيار عيب و خيار حيوان است.

بعد نتیجه گرفته‌اند که بر حسب اين اخبار می‌گوییم: اين اخبار ظهور در ردّ مبيع دارد و مورد اين خيار هم در جایی است که عرفاً مبيع متصف به عيب باشد، حال یا عيب تمام مبيع را فرا گرفته، یا یک جزء حقیقی مبيع را، مثل جایی که بعض از ثوب، که جزء حقیقی آن هم است، معيوب باشد، که در اینجا می‌تواند همه را ردّ کند و یا تنها یک جزء اعتباری معيوب باشد، که در اینجا می‌خواهیم بگوییم: فقط نسبت به خصوص جزء اعتباری خيار عيب را اعمال کند.

شیخ(ره) فرموده: نمی‌شود، مراد از جزء اعتباری، یعنی دو شیء را در معامله‌ی واحد به ثمن واحد فروخته‌اند، که فرض اين است که یکی از اين دو شیء معيوب است، که در اینجا یکی از اينها عنوان جزئیت دارد، اما جزئیت اعتباری و از روایات نمی‌توانیم استفاده کنیم که در جایی که جزء اعتباری مبيع معيوب است، شخص می‌تواند همان جزء اعتباری را ردّ کند.

بنابراین مرحوم شیخ(ره) استدلال صاحب جواهر(ره) را با اين دو اشکال مورد مناقشه قرار داده و برای استدلال در مطلب فرموده: همان که خود در بحث گذشته بیان کرده‌اند همان صحیح است.

بعد فرموده: غیر از صاحب جواهر (ره) بعض دیگر هم به این عبارت در روایت جمیل بن درّاج تمسک کرده‌اند، که در مرسله آمده «إِنْ كَانَ الثُّوبَ قَائِماً بَعِينَهُ»، که ثوب خصوصیتی ندارد پس یعنی «إِنْ كَانَ الْمَبِيعَ قَائِماً بَعِينَهُ»، آن وقت گفته‌اند: در جایی که جزئی از مبیع معیوب است و مشتری می‌خواهد فقط آن جزء را ردّ کند، در اینجا دیگر «إِنْ كَانَ الْمَبِيعَ قَائِماً بَعِينَهُ» صدق نمی‌کند و لذا روایت می‌گوید: نمی‌تواند ردّ کند و زمانی می‌تواند ردّ کند که مبیع قائماً بَعِينَهُ باشد.

#### نقد و بررسی این استدلال

مرحوم شیخ (ره) فرموده: این استدلال هم باطل است، به دلیل اینکه «إِنْ كَانَ شَيْءٌ قَائِماً بَعِينَهُ»، مراد از این شیء یعنی شیء معیوب، که مراد همان قسمت معیوب است و لذا بعض معیوبی را که مشتری می‌خواهد به بایع ردّ کند، قائماً بَعِينَهُ است، یعنی آن معیوبی را که مشتری می‌خواهد به بایع ردّ کند، همان طوری است که از بایع گرفته.

قائماً بَعِينَهُ نسبت به مجموع مبیع نیست، بلکه نسبت به آن مقدار معیوبی است که می‌خواهد ردّ کند، که آن مقدار هم به حال خودش باقی است.

#### نتیجه گیری بحث

بعد نتیجه‌گیری کرده و فرموده: در این مسئله که مشتری یک جنسی را خریده و یک مقدار معیوب است و یا دو جنس در عقد واحد خریده، که یکی از این دو معیوب است، ما که فتوا می‌دهیم که مشتری نمی‌تواند خصوص معیوب را ردّ کند و می‌گوییم: یا باید هر دو را با هم ردّ کند و یا هیچ کدام را رد نکند.

در مجموع دو دلیل بر این ادعا داریم؛ یک دلیل عبارت از اجماع است و دلیل دوم هم عبارت از این است که شک می‌کنیم که بعد از آنکه مشتری این مقدار معیوب را ردّ کرد، آیا این ردّ و اِعمال خیار، اِصالَة اللزوم نسبت به این مقدار را از بین می‌برد یا نه؟ یعنی شک می‌کنیم که آیا هنوز معامله در این مقدار معیوب لازم است یا نه؟ که به اِصالَة اللزوم پناه می‌بریم و از اول خیارات این اصل را پایه‌گذاری کردیم، که در هر موردی که شک بکنیم آیا اِعمال خیار مؤثر است یا نه؟ به هنگام شک اِصالَة اللزوم را جاری می‌کنیم، که در اینجا هم همین طور است.

در توضیح اِصالَة اللزوم هم به همان مطلب گذشته اشاره کرده و فرموده: مشتری که می‌خواهد این مقدار معیوب را ردّ کند، دو راه دارد؛ یک راه این است که بگوییم: مشتری می‌تواند ردّ کند و بایع هم خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند و بایع هم ردّ کند، که این راه سبب ضرر بر مشتری می‌شود و چه بسا مشتری می‌خواهد آن جزء صحیح را اِمساک و نگهداری کند و راه دوم هم این است که بگوییم: مشتری نسبت به خصوص این معیوب خیاری ندارد و او را ممنوع از ردّ نسبت به خصوص این معیوب کنیم،

حال کدام یک از این دو را اختیار کنیم؟ آیا بگوییم که: نسبت به این معیوب مشتری خیار ردّ دارد و یا بگوییم که: مشتری ممنوع از ردّ است؟

شیخ (ره) در جواب فرموده: هیچ کدام اولی از دیگری نیستند، لذا زمینه برای شک محقق می‌شود و شک می‌کنیم که آیا اگر مشتری ردّ کرد، ردّ مشتری نافذ است یا نه؟ به سراغ اِصالَة اللزوم می‌رویم و حتی اگر در اِجماع هم تردید باشد، همین اصل در مسئله برای ما را کفایت می‌کند.

تا اینجا مرحوم شیخ(ره) مورد اول از سه صورت مسئله را بیان کرده، که مورد اول تمام شد. بعد مورد سوم را بیان کرده و حکم آن هم که روشن شد، سراغ مورد دوم می‌روند، حال تنمهی مورد اول را بخوانیم و توضیح دهیم، تا به مورد سوم برسیم.

#### تطبیق عبارت

«بل غاية الأمر ظهور النصوص الواردة في الردّ في ردّ المبيع»، نهایتاً این روایات ردّ، در ردّ بیع ظهور دارد، «الظاهر في تمام ما وقع عليه العقد»، که ردّ بیع هم در ردّ تمام ما وقع عليه العقد ظهور دارد، «لكن موردها المبيع الواحد العرفي المتّصف بالعيب»، لكن مورد این روایات مبيع واحد عرفی که وحدت عرفیه دارد و متصف به عیب است، «نظير أخبار خيار الحيوان»، نظیر اخبار خيار حيوان، که در خيار حيوان مشتری می‌تواند حيوان را ردّ کند و موردش در جایی است که مبيع حيوان باشد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) ما وقع عليه العقد یعنی مجموع این دو، اگر بخواهد مجموع را ردّ کند اشکال ندارد، چون ما وقع عليه العقد چند مصداق ندارد، فرضاً اگر در یک معامله ده جنس را فروختید، در اینجا می‌گویید که: ده مبيع دارید یا یک مبيع؟ در حالی که شما ده مصداق دارید، اما در ما وقع عليه العقد نمی‌توانید بگویید که: ده مصداق دارد، بلکه ما وقع عليه العقد مجموع اینهاست، یعنی مجموع اینها در حکم واحد وحدت اعتباری است، که اگر یکی از این ده تا معیوب بود، یا باید همه را ردّ کند و یا هیچ کدام را، در حالی که نزاع بر سر ردّ خصوص معیوب است.

شیخ(ره) فرموده: «و هذا المقدار لا يدلّ على حكم ما لو انضمّ المعيب إلى غيره»، این مقدار از ظهور دلالت بر حکم در جایی که معيب به غير معيب منظم شود ندارد، «بل قد يدلّ كأخبار خيار الحيوان على اختصاص الخيار بخصوص ما هو متّصف بالعيب عرفاً»، بلکه مثل اخبار خيار حيوان بر اختصاص خيار به خصوص آنچه که عرفاً متصف به عيب هست دلالت دارد، «باعتبار نفسه أو جزئه الحقيقي كبعض الثوب»، به اعتبار خودش یا جزء حقیقی آن، مثل اینکه لباسی خریده، که بعض آن معیوب است، که در اینجا هم مورد خيار عيب است، «لا جزئه الاعتباري كأحد الشيئين الذي هو محلّ الكلام»، اما اگر جزء اعتباری معیوب است، که وقتی دو کتاب را در معامله‌ی واحد کنار هم بگذارید و این دو را به ثمن واحد بفروشید، این دو کتاب، هر کدام جزء مبيع می‌شود، منتهی جزئیتشان جزئیت اعتباریه است، که این روایات دلالت ندارد که اگر جزء اعتباری معیوب شد، مشتری می‌تواند خصوص جزء اعتباری را ردّ کند، اگر کل مبيع معیوب شد و یا جزء حقیقی مبيع معیوب شد، در این دو صورت می‌تواند ردّ کند، اما اگر جزء اعتباری معیوب شد، روایات دلالتی ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) حقیقی در جایی است که مرکب حقیقی است، فرضاً لباس یک مرکب حقیقی است، که از اجزایی تشکیل شده، که اگر یکی از این اجزایش معیوب شد، این جزء حقیقی می‌شود و یا مثلاً عید هم یک مرکبی است، که اگر عیدی را فروخت و بعد معلوم شد که دستش فلج بوده، در اینجا جزء حقیقی‌اش معیوب است، اما جزء اعتباری در جایی است که ترکیب حقیقی وجود ندارد، بلکه اعتباراً در حکم شیء واحد حساب شده است، مثلاً دو یا ده کتاب را کنار هم قرار داده و مبيع واحد اعتبار کرده‌اند، لذا تمام اینها با هم اجزاء اعتباری می‌شود.

«و منه يظهر عدم جواز التشبّه في المقام بقوله في مرسله جميل: «إذا كان الشيء قائماً بعينه»»، یعنی از همین بیانی که گفتیم: اخبار خيار ردّ دلالت بر چه موردی در افعال خيار دارد، ظاهر می‌گردد که در این مقام تمسک و تشبّه به این فقره در مرسله جميل که «إذا كان شيء قائماً بعينه» جایز نیست.

بعضی گفته‌اند: اگر بايع مبيعی را به مشتری فروخت، که یک جزئش معیوب است، یا دو جنس را به ثمن واحد فروخت، که یکی از آن معیوب است، اگر مشتری بخواهد خصوص معیوب را ردّ کند، دیگر «إذا كان الشيء قائماً بعينه» صدق نمی‌کند، در حالی که امام(علیه السلام) این را موضوع برای ردّ قرار داده و مفهومش این است که «إذا لم يكن الشيء قائماً بعينه فلا يجوز رده»،

که اینجا اگر بخواهد خصوص معیوب را رد کند، شیء قائم به عینه نیست.

مرحوم شیخ (ره) از این جواب داده و فرموده: «لأنَّ المراد بـ«الشیء» هو المعیوب»، این «لأنَّ المراد» تعلیل برای عدم جواز تشبث است، یعنی برای اینکه مراد از شیء در اینجا معیوب است، «و لا شكَّ فی قیامه هنا بعینه.»، و شکی نیست که در اینجا که مشتری می‌خواهد خصوص معیوب را رد کند، به عینه قائم است.

البته این نکته را دقت کنید که در مرسله جمیل نداشت که «إذا كان الشیء قائماً بعینه» بلکه اینگونه بود که «إن كان الثوب قائماً بعینه» که مورد روایت هم این بود که مردی لباسی را خریده و بعد دیده بود در این لباس عیبی وجود دارد، امام (علیه السلام) هم فرمودند: «إذا كان الثوب قائماً بعینه»، لذا روی خصوص آن شیء معیوب نیاورد، که بگوییم: اگر آن معیوب هم قائم هست، آن کفایت می‌کند.

(سوال و پاسخ استاد محترم) در حین رد، قیام به عین از بین می‌رود، در روایت هم نداشت که قبل از رد قائم به عین باشد، که آن هم یک مصداقش باشد، ملاک این است که وقتی به دست بایع می‌رسد، همان باشد که بایع به مشتری داده است، در حالی که در اینجا وقتی به دست بایع می‌رسد، همان که بایع به مشتری داده نیست، چون بایع این را در ضمن چیز دیگری به مشتری داده، پس آنچه که به دست بایع می‌رسد، همان نیست که بایع به مشتری تحویل داده است.

«و بالجمله، فالعمدة فی المسألة مضافاً إلى ظهور الإجماع»، یعنی حال که استدلال صاحب جواهر (ره) و این مستدل باطل شد، عمده در مسئله علاوه بر إجماع، «ما تقدّم من أن مرجع جواز الردّ منفرداً إلى إثبات سلطنة للمشتري على الجزء الصحيح من حيث إمساكه»، همان ادله ایست که گذشت که اگر بگوییم که: مشتری خیار ردّ دارد، مرجعش به اثبات سلطنت برای مشتری در نگه داشتن جزء صحیح است، «ثمّ سلب سلطنة عنه بخيار البائع»، که اول بگوییم که: مشتری سلطنت دارد، که جزء صحیح را نگه دارد و بعد بگوییم که: برای بایع تبعض پیش آمده و خیار دارد که از خیارش استفاده کرده و سلطنت مشتری را سلب کند، «و منع سلطنة على الردّ أولاً أولى»، لذا اگر مشتری را ممنوع از سلطنت بر رد کنیم، که از ابتدا سلطنت بر رد ندارد، این أولى است، «و لا أقلّ من التساوى»، و لا اقل این است که بگوییم: بین جواز و منع الردّ تساوی وجود دارد، «فیرجع إلى أصالة اللزوم»، که شک می‌کنیم که مشتری می‌تواند رد کند یا نه؟ باید به اصالة اللزوم رجوع کنیم.

«و الفرق بینه و بین خيار الحيوان الإجماع»، و فارق بین خيار عیب و خيار حیوان، در جایی که مشتری می‌آید یک حیوان و یک فرش را در معامله‌ی واحد به ثمن واحد می‌خرد، که می‌گویید: مشتری نسبت به خصوص حیوان خيار حیوان دارد، اما در جایی که مشتری دو شیء را به ثمن واحد می‌خرد، که یکی از آن معیوب است، می‌گویید که: نسبت به خصوص معیوب خيار ردّ ندارد، فارقش إجماع است، «كما أنّ للشفيع أن يأخذ بالشفعة في بعض الصفقة»، کما اینکه در باب شفعه هم اجماع وجود دارد، که اگر شفیع بخواهد از حق شفعه‌اش استفاده کرده و قسمتی از آنچه را که شریکش فروخته برگرداند و آن را متبعض کند، این جایز است و مانعی ندارد. «و بالجمله، فالأصل كافٍ فی المسألة»، پس بالجمله اصل در مسئله که همان اصالة اللزوم است کافی است.

«ثمّ إنّ مقتضى ما ذكره: من إلحاق تبعض الصفقة بالعیب الحادث»، تا اینجا روشن شد که فقهاء تبعض صفقه را به عیب حادث ملحق کرده‌اند، که کبرای کلی ارائه دادیم که هر جا عیب حادثی در مبیع به وجود آید، این عیب حادث مانع از ردّ است، آن وقت فقهاء تبعض صفقه را هم به عیب حادث ملحق کرده و نتیجه گرفته‌اند که «أنّه لو رضی البائع بتبعض الصفقة جاز الردّ»، همان طوری که در عیب حادث، اگر بایع رضایت به عیب حادث بدهد، در اینجا مشتری می‌تواند رد کند، در اینجا هم همین طور است، که اگر بایع رضایت به تبعض صفقه دهد، باز مشتری می‌تواند رد کند.

«كما في التذكرة معللاً بأنّ الحقّ لا يعدوهما»، همان گونه که در تذکره تعلیل آورده به اینکه حق از این دو تجاوز نمی‌کند، یعنی حق بین این دو، از بایع و مشتری است و از آن تجاوز نمی‌کند، «و هذا ممّا يدلّ على أنّ محلّ الخيار هو الجزء المعيب»، و این دلالت دارد که اگر بایع راضی شد، محلّ خيار همان جزء معيب است، «إلاّ أنّه منع من ردّه نقصه بالانفراد عن باقي المبيع»، مگر اینکه این نقصی که سبب انفراد از باقی مبيع است، مانع از ردّ این جزء ناقص شود، «إذ لو كان محلّه المجموع لم يجز ردّ المعيب وحده»، زیرا اگر گفتیم که: محلّ خيار مجموع است، ردّ معيب به تنهایی جایز نمی‌بود، «إلاّ بالتفاسخ المجوّز لردّ الصحيح منفرداً أيضاً»، مگر با تفاسخ، یعنی با رضایت و فسخ طرفینی، که اگر مسئله تفاسخ مطرح شود، می‌تواند آن جزء صحیح را هم به تنهایی ردّ کند، همان طور که ردّ معيب منفرداً جایز می‌شد.

پس این فرع فقهی که اگر بایع به تبعض صفقه راضی شد و حاضر است که این قسمت معيوب را بگیرد و مشتری می‌تواند خصوص همان قسمت معيب را ردّ کند، دلیل بر این می‌شود که مورد خيار آن جزء معيوب است، نه مجموع ما وقع عليه العقد، چون اگر مجموع بود، نمی‌توانست خصوص آن جزء معيب را، از راه خيار ردّ و نه از راه تفاسخ به هم بزند، اما اگر مسئله تفاسخ را مطرح کنیم، این مسئله تفاسخ در جزء صحیح هم به سبب انفراد جریان دارد.

مورد سوم در جایی است که اگر مشتری متعدد باشد، یعنی دو نفر از بایع شيء واحدی را می‌خرند، بعد مقداری از این شيء معيوب است، حال یکی از دو مشتری می‌خواهد سهم خودش را ردّ کند، که شیخ(ره) فرموده: مشهور بلکه بالاتر از مشهور این است که در اینجا هم ردّ جایز نیست.

در مقابل مشهور شیخ طوسی، اسکافی و حلبی(قدس سرهم) گفته‌اند که: ردّ جایز است و می‌تواند نسبت به سهم خودش ردّ کند، که شیخ(ره) مقداری از عبارات فقهاء را نقل کرده که باید بخوانیم و توضیح دهیم.

«و أمّا الثانی: و هو تعدّد المشتري»، قسم دوم که تعدد مشتری است، «بأنّ اشترى شيئاً واحداً فظهر فيه عيبٌ»، به اینکه یک شيء واحد را بخرند، بعد در آن شيء واحد عیبی ظاهر گردد، «فإنّ الأقوى فيه عدم جواز انفراد أحدهما على المشهور كما عن جماعة»، أقوى این است که یکی از این دو مشتری به تنهایی نمی‌تواند ردّ کند، همان گونه که جماعتی از فقهاء گفته‌اند و مشهور هم فتوایشان بر عدم جواز ردّ است.

«و استدللّ عليه في التذكرة و غيرها بأنّ التشقيص عيبٌ مانعٌ من الردّ»، علامه(ره) در تذکره و غیر تذکره فرموده: تشقيص، یعنی تبعيض و تبعض عیبی است، که مانع از ردّ است.

«خلافاً للمحكي عن الشيخ في باب الشركة و الإسكافي و القاضي و الحلّي و صاحب البشرى، فجوّزوا الافتراق»، به خلاف آنچه که از شیخ طوسی(ره) در باب شرکت و از اسکافی، قاضی، حلّی و صاحب کتاب بشری(قدس سرهم) حکایت شده که گفته‌اند: مانعی ندارد و یکی از دو مشتری می‌تواند سهم خودش را ردّ کند.

مرحوم علامه(ره) بعد از نقل قول اینها فرموده: «و في التذكرة: ليس عندی فيه بُعدٌ»، هیچ بعدی در فتوای چهار فقیه بزرگوار نیست، «إذ البائع أخرج العبد إليهما مشقّصاً»، برای اینکه بایع وقتی که این عبد را به این دو نفر فروخته و می‌داند که این دو نفر مشترکاً این عبد را می‌خرند، معنایش این است که از اول بایع این عبد را به صورت مبعوض فروخته، که گویا نصفش را به این مشتری و نصف دیگر را به مشتری دیگر فروخته است، «فالشركة حصلت بإيجابه»، لذا شرکت به ایجاب خود بایع حاصل شده است، «و قوّاه في الإيضاح لما تقدّم من التذكرة»، و این نظر را فخر المحققین(ره) در ایضاح به دلیل آنچه که از تذکره گذشت تقویت کرده است.

بعد شیخ(ره) فرموده: «و ظاهر هذا الوجه اختصاص جواز التفريق بصورة علم البائع بتعدد المشتري.»، ظاهر این استدلال علامه(ره) در تذکره اختصاص جواز تفريق به صورت علم بايع به تعدد مشتري است، «و استجوده في التحرير و قواه جامع المقاصد و صاحب المسالك.»، علامه(ره) در تحرير این اختصاص را پسندیده و محقق ثانی(ره) در جامع المقاصد آن را تقویت کرده است.

بعد شیخ(ره) دو فتوی از شیخ طوسی(ره) نقل کرده و فرموده: «و قال في المبسوط: إذا اشترى الشريكان عبداً بمال الشركة»، اگر دو نفر از بايع عبي را مشتركاً بخرند، «ثم أصابا به عيباً كان لهما أن يردّاه و كان لهما أن يمسكاه»، بعد ببينند که در آن عيبی وجود دارد، هر دو می توانند با هم رد کنند و یا نگه دارند، «فإن أراد أحدهما الردّ و الآخر الإمساك كان لهما ذلك.»، اگر یکی از دو شريك خواست که سهم خودش را رد کند و دیگری هم خواست که سهمش را نگه دارد، این جایز است و می توانند این کار را انجام دهند.

«ثم قال: و لو اشترى أحد الشريكين للشركة»، فتوی دوم این است که اگر یک نفر از بايع ميبعی را برای شراکت بخرد، یعنی با پول مشترکی می خواهد جنسی را برای خودش و دیگری مشتركاً بخرد، «ثم أصابا به عيباً»، سپس عيبی به آن اصابت کرد، «كان لهما أن يردّاه و أن يمسكاه»، هر دو می توانند رد یا إمساك کنند، «فإن أراد أحدهما الردّ و الآخر الإمساك نُظِرَ»، اما در این فرض که یک نفر رفته از بايع خریده، ولو به قصد شرکت هم خریده، اگر یکی اراده ی رد کرده و دیگری اراده امساك، در اینجا باید نظر شود.

«فإن أطلق العقد و لم يخبر البائع أنه قد اشترى للشركة»، اگر این مشتری عقد را مطلق گذاشته و به بايع نگفته که: می خواهم برای شراکت بخرم، «لم يكن له الردّ»، در اینجا أحدهما حق رد ندارد، «لأن الظاهر أنه اشترى لنفسه»، برای اینکه وقتی به تنهایی برای خرید آمده و به بايع هم نگفته که: این برای شراکت است، ظاهر این است که برای خودش می خرد، «فإذا ادّعى أنه اشترى له و لشريكه»، لذا اگر بعداً ادعا کند که این جنس را برای خودم و شريكم با هم خریدیم، «فقد ادّعى خلاف الظاهر»، ادعای خلاف ظاهر کرده است، «فلم يقبل قوله و كان القول قول البائع مع يمينه.»، لذا قولش مقبول نیست، در باب قضا خوانده اید که یکی از امارات و نشانه های مدعی این است که قولش مخالف با ظاهر است و منکر کسی است که قولش مطابق با ظاهر است، لذا در اینجا چون قول این شخص خلاف ظاهر است و ظاهر این است که برای خودش خریده، اگر بگویند که: برای خودم و شريكم با هم خریدیم، خلاف ظاهر است، لذا قول بايع که منکر است، با قسم مقدم می شود.

«إلى أن قال: و إن أخبر البائع بذلك»، تا اینکه شیخ طوسی(ره) فرموده: اگر به بايع درباره آن خبر داد، «قيل: فيه وجهان»، گفته شده که: در اینجا دو وجه هست؛ «أحدهما و هو الصحيح أن له الردّ»، شیخ طوسی(ره) فرموده: وجه صحیح این است که می تواند رد کند، «لأن الملك بالعقد وقع لاثنيين»، چون این مبيع به سبب عقد برای دو نفر واقع شده است، «فقد علم البائع أنه يبيعه من اثنين و كان لأحدهما أن ينفرد بالردّ دون الآخر»، پس بايع علم دارد که می خواهد به دو نفر بفروشد و اگر یکی از این دو بخواهد رد کند، می تواند بدون دیگری رد کند.

«و قيل: فيه وجه آخر»، و گفته شده که: در اینجا وجه دیگری هم هست، «و هو أنه ليس له الردّ»، که نمی تواند رد کند، «لأن القبول في العقد كان واحداً، انتهى.»، چون قبول در عقد، قبول واحد بوده است.

شیخ(ره) فرموده: «و ظاهر هذه العبارة اختصاص النزاع بما إذا كان القبول في العقد واحداً عن اثنين»، ظاهر این عبارت اختصاص نزاع در جایی است که از دو نفر یک قبلت صادر شده باشد، «أمّا إذا تحقّق القبول من الشريكين»، اما در جایی که دو قبول باشد، یعنی هر کدام یک از این شريك ها یک قبلت گفته باشند، «فلا كلام في جواز الافتراق.»، در آنجا دو معامله است و هر کدام نسبت به مبيع خودشان می توانند رد کنند و افتراق به وجود آید، که دنباله اش را فردا عرض می کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين